

دانشجوی گرامی:

معنی و مفهوم برخی از درسهای کتاب سخن شیرین پارسی تقدیم می گردد.

ارتباط با اینجانب از طریق gr_rafieei@sbu.ac.ir

سلامت و پایدار باشید- رفیعی اسفند ۹۸

درس: رزم و افسون

شاهنامه سه بخش دارد:

۱- اساطیری ۲- حماسی (پهلوانی) ۳- تاریخی

جذابترین و طولانی ترین آن، بخش حماسی است.

معنی و توضیح ابیات:

- ۱- چنان بر یکدیگر نیزه می زدند که نمی توانستند آنها را از هم تشخیص دهند. (برساختن : به کار بردن)
- ۲- هجیر نیزه ای بر کمر سهراب زد اما نوک نیزه بر تن سهراب جایگیر نشد (اصابت نکرد). (سنان : نوک نیزه)
- ۳- سهراب دلیر ، سر نیزه را به عقب برد. با مهارت و شجاعت نیزه را گرفت و سروته نمود (باز پس کرد: نیزه خود را سر و ته کرد)
- ۴- مثل باد به او حمله کرد سر نیزه را به کمر هجیر انداخت و او را از زمین برداشت. چنان که وزن و سنگینی هجیر اصلاً برای سهراب مهم نبود.
- ۵- آنگاه از اسب پیاده شد و تصمیم گرفت که سر هجیر را از تن جدا کند.
- ۶- هجیر خود را جمع و جور کرد و حرکتی نمود و از سهراب امان خواست.
- ۷- سهراب به هجیر امان داد و اظهار خشنودی کرد و به او پندهای بسیاری گفت.

- ۸- سهراب جنگاور هجیر را با بند بست و او را نزد هومان فرستاد. (اوی: صورت قدیمی او)
- ۹- گژدَهَم یکی از پهلوانان در داستان های ایرانی است و گردآفرید هم دختر اوست. وقتی که گردآفرید خبر دستگیری فرمانده گروه (هجیر) را شنید
- ۱۰- آنقدر از دستگیری و شکست او شرمسار شد که رخ همچون لاله سرخ او مثل قیر سیاه شد. (لاله رنگش: تشبیه صورت به لاله، وجه شبه سرخی و طراوت- تشبیه صورت به قیر، وجه شبه سیاهی)
- ۱۱- سریع لباس جنگ پوشید و آماده رزم شد. (درع: زره، جامه جنگی که از حلقه های آهنی بافته می شود)
- ۱۲- گردآفرید موی خود را زیر زره پنهان کرد، و بند کلاه جنگی را گره زد و محکم کرد. (ترگ: کلاه جنگی)
- ۱۳- همچون شیر خشمگین و پر قدرت از دژ خارج شد درحالیکه کمربندجنگی بر کمر داشت و اسب تیز تکی زیر پای او بود. (بادپا: کنایه از اسب تیز پاست. گردآفرید به شیر تشبیه شده است. وجه شبه: دلاوری و شجاعت و شاید خشمگینی باشد)
- ۱۴- با شتاب نزد سپاه رفت و مثل رعد و برق می غرید و فریادهای وحشت انگیز میزد. (اندر: پیشوند فعلی است که در گذشته به کار می رفته. گردآفرید به گرد تشبیه شده است. وجه شبه: سرعت- گردآفرید به رعد تشبیه شده است. وجه شبه: غریدن. ویله کردن: فریاد بلند و وحشت آور زدن)
- ۱۵- گردآفرید فریاد می زد که دلیران و جنگ آوران کارآزموده و شجاع چه کسانی هستند؟ (که بامن بجنگند)
- ۱۶- هنگامی که سهراب که شیر افکن، او را دید، از تحسین یا تعجب لب خود را گاز گرفت. (شیر اوژن: شیر افکن، کنایه از شجاع)
- ۱۷- سهراب گفت که بازهم شکاری به دام من که پر قدرت هستم افتاده است. (خداوند شمشیر و زور: کنایه از دلاور و جنگجو، یعنی خود سهراب. گردآفرید تشبیه شده است به گور. وجه شبه: به دام افتادن)
- ۱۸- سهراب با سرعت لباس جنگی خود را پوشید و کلاه خود چینی خود را بر سر گذاشت. (خفتان: نوعی لباس جنگی. ترگ چینی: کلاه خود چینی).

- ۱۹ و ۲۰- سهراب خشمگین و غرنده به سمت گردآفرید حمله ور شد و وقتی گردآفرید او را دید تیر را درکمان گذاشت و دستان خود را از هم باز کرد (حالت گرفت) تا تیر را پرتاب کند. او آنقدر در پرتاب تیر از کمان دقیق بود که هیچ شکاری از دست او جان سالم به در نمی برد.
- ۲۱- گردآفرید به سمت سهراب تیر اندازی می کرد و به سمت چپ و راست او همچون جنگ به شیوه سواران نیزه می انداخت.
- ۲۲- سهراب وقتی که دید هدف تیر او قرار گرفته، شرم کرد و سریع آماده جنگ شد.
- ۲۳- سپر خود را بالا آورد و رو به سوی گردآفرید کرد تا با او بجنگد و از شدت جنگاوری خون درجویها جاری شد (اغراق).
- ۲۴- وقتی که گردآفرید سهراب را دید که همچون آتش شعله ور و خشمگین گردیده است، (سهراب به آتش تشبیه شده است. وجه شبه عصبانی شدن برای انسان و شعله ور شدن برای آتش)
- ۲۵- کمان آماده را، به بازو انداخت و اسب به سوی آسمان بلند شد و آماده ی انداختن تیر شد. (در این بیت از صنعت "غلو" استفاده شده است. سمند: اسبی که رنگ آن مایل به زرد است)
- ۲۶- سرنیزه را به سوی سهراب نشانه گرفت و عنان اسب را پیچ و تاب می داد تا اسب برای حمله آماده شود و سنان خود را تکان می داد تا بتواند به سوی سهراب تیراندازی کند.
- ۲۷- سهراب وقتی که دید دشمن او (گردآفرید) چاره کار خود را در جنگیدن با حریف می داند، خشمگین شد.
- ۲۸- سهراب اسب را برگرداند و مثل برق و با شتاب حرکت کرد. (برگرایید: برگرداند. آذرگشسب: یکی از از آتشکده های مهم زمان ساسانیان در اینجا منظور سرعت و تیزی است)
- ۲۹- سنان صیقل داده شده را برداشت و شتابان به مقابله با گردآفرید شتافت.
- ۳۰- سهراب، نیزه خود را به گردآفرید زد و زره او را که از حلقه های آهنی ساخته شده بود پاره کرد.
- ۳۱- سهراب گردآفرید را مثل گوی چوگان که به آن ضربه بخورد، از زمین پرتاب کرد. (گردآفرید به گوی چوگان تشبیه شده است. وجه شبه: پرتاب شدن به واسطه خوردن ضربه)

۳۲- هنگامی که نیزه سهراب به گردآفرید برخورد کرد، گردآفرید روی زین پیچید و تاب خورد، اما شمشیر تیز خود را از کمر درآورد.

۳۳- گردآفرید نیزه سهراب را نصف کرد و بر اسب خود نشست و رفت. (برخاستن گرد: کنایه از باشتاب رفتن)

۳۴- گردآفرید دانست که یارای مقابله با او نیست و نمی تواند در مقابل او مقاومت کند برای همین سریع روی برگرداند و فرار کرد. (برگاشتن : برگشتن)

۳۵- از خشم سهراب زمین و روزگار تیره و تار شد. یعنی سهراب در میدان، گرد و غبار به پا کرد.

جهان ترسید و رنگ از رخسار او پرید. (اغراق) (تشخیص).

(اژدها: استعاره از اسب سهراب است) (سپردن: رهاکردن)

۳۶- همین که سهراب به نزدیک گردآفرید رسید کلاه خود او را از سرش برداشت.

۳۷- موهای گردآفرید از زیر زره آزاد شد و چهره اش که همچون خورشید درخشان و زیبا بود نمایان شد.

(موی گردآفرید تشبیه به خورشید) (وجه شبه : درخشان)

۳۸- سهراب فهمید که او یک دختر است و سر و موی شایسته تاج بزرگی و سروری است. (از در: شایسته) (افسر: پادشاهی)

۳۹- سهراب متعجب شد که دختری این چنین به میدان جنگ آمده است. (آورگاه : میدان جنگ)

۴۰- به ابر اندر آرند گرد کنایه از اینکه از شدت شجاعت و جنگاوری خاک زیر سم اسبان را به ابر(مجاز از آسمان) می رسانند و سهراب تعجب می کند که چرا یک دختر را به میدان جنگ فرستاده اند؟

۴۱- سهراب، کمند را از فتراک رها کرد و آن را با مهارت به سمت گردآفرید انداخت چنانکه کمر او را گرفت. (فتراک: تسمه ای که به دو طرف زین اسب بسته می شد و کمند را به آن آویزان می کردند)

۴۲- به او گفت که از من رهایی پیدا نمی کنی ای ماه روی (زیبا) چرا جنگ می جویی

۴۳- هیچ وقت شکاری به دامم مثل تو آسان نیامده و از چنگ من به آسانی رهایی پیدا نمی کنی پس بیهوده تقلا مکن . (مشور :بیهوده تقلا مکن) (گور :استعاره از شکار است)

۴۴- گردآفرید دانست که گرفتار شده است و درمان این گرفتاری را فقط حيله و مکر می دانست.

۴۵- به او روکرد وگفت ای شجاع، تو در میان دلیران مانند شیری هستی. (سهراب را به شیرتشبیه نموده)
(وجه شبه آن:شجاعت)

۴۶- دو لشکر، این جنگ را نگاه می کنند و نبرد با گرز و شمشیر ما را می نگرند. (آهنگ:قصد جنگ داشتن)

۴۷- اگر آشکار شود که من یک دختر هستم سپاهیان تو فکرهای متفاوتی می کنند.

۴۸- که سهراب با یک دختر جنگید و غوغا به پا کرد . (گرد به ابر بردن:کنایه از سخت جنگیدن)(اغراق)

۴۹- (بنابراین) بهتر است مشکل ما بین خودمان حل شود چرا که بزرگان اهل خردند.

۵۰- گردآفرید به سهراب می گوید در میان دو لشکر صف کشیده اسباب ننگ و رسوایی مرا فراهم مکن.

(آهو:عیب ورسوایی)(میان دو صف:قید مکان است برای آهومخواه)

۵۱- گردآفرید سعی دارد با حرف هایش سهراب را فریب دهد بنابراین می گوید لشکر و قلعه، همه تحت فرمان تو هستند و تو نباید جنگ را به صلح ترجیح دهی.

۵۲- وقتی به دژ آمدی هر گونه خواستی رفتار کن . (دژبان:قلعه بان یا نگهبان قلعه)

۵۳- وقتی گردآفرید لب به سخن گشود و روی خود را نشان داد و تبسم کرد لب او مانند عَناب از روی دندان های چون مرواریدش کنار رفت.

(خوشاب:مروارید کنایه از دندان)(عَناب:میوه معروف کنایه از لب)(در اندر بهشت:دو حرف اضافه برای یک متمم)

۵۴- تو گفתי یا گمان می کردی که گردآفرید بوستانی در بهشت است و هیچ باغبان سروی به بلندی قامت او نکاشته است.

۵۵- چشمان گردآفرید مثل چشمان گوزن بود و ابروهای او همچون کمان. (وجه شبه برای چشم زیبایی و برای ابروهای هلال بودن است) (بشکفتد: همواره در حال شکفتن بود)

۵۶- سهراب به گردآفرید می گوید: زور و جنگاوری مرا به هنگام نبرد فراموش مکن.
(روزگار: هنگام، زمان)

۵۷- به این قلعه و دیوار آن دل نبند زیرا بلندتر از ابر (مجاز از آسمان) نیست.

۵۸- ضربه گرز آهنی من دیوار این قلعه را ویران می کند و کسی نمی تواند بر من نیزه بزند.

۵۹- گردآفرید عنان اسب تیزرو خود را کشید و به سمت دژ رفت.

۶۰- گردآفرید می رفت و سهراب هم همراه او بود و پدر گردآفرید به پای قلعه آمد.
(بهم: با هم) (گذدهم: پدر گرد آفرید)

۶۱- گردآفرید اسیر و با تن زخمی وارد قلعه شد. (خسته: زخمی) (بسته: اسیر به کمند سهراب)

۶۲- در قلعه را بستند و همه غمگین بودند، همه ناراحت و غمگین بودند.

(در مصرع دوم: کنایه از شدت ناراحتی است)

۶۳- در قلعه همه اهالی از آسیب هایی که به گردآفرید و هجیر وارد شده بود نالان بودند. (برنا و پیر: تضاد) (آزار: صدمه، آسیب)

۶۴- آنها به گردآفرید گفتند که دل اهل بارگاه (پیر و جوان) به خاطر تو پر از غم شده است.

۶۵- تو هم جنگیدی و هم نیرنگ ساختی و با این کارت باعث ننگ خاندان نشدی.
(دوده: خاندان) (افسون: حيله، مکر)

۶۶- گردآفرید خوشحال شد و به دیدبانی قلعه آمد و سپاه سهراب را نظاره کرد.

۶۷- وقتی سهراب را را بر روی اسب دید، به او گفت که ای شاه توران زمین.

۶۸- چرا قدم رنجه کردی و خود را خسته ساختی و از آمدن و جنگیدن چشم پپوش.

۶۹- گردآفرید به سهراب می گوید من قسمت تو نبودم و تو به خاطر این چنین قسمتی خود را غمگین و ناراحت مکن.

۷۰- منظور گردآفرید این است که با صفاتی که تو (سهراب) داری از توران زمین نیستی، یعنی نمی توان تو را در زمره ی ترکان به حساب آورد و شایسته و در خورتحسین بزرگان هستی
(بافرین: به آفرین ، با تحسین)

۷۱- با چنین کتف و زور و بازویی که تو داری کسی از پهلوانان یارای مقابله با تو ندارد.
(همال :حریف ،همتا ،مانند)

۷۲- ولی اگر به شاه ایران که همان کیکاووس است خبربرسد که پهلوانی از توران سپاه گرد آورده.
۷۳- کیکاووس و رستم هم بیکار نمی مانند و سپاهی گرد می آورند که در چنین شرایطی حتماً توان مقابله با آنها را نخواهی داشت.

(همانا:حتما، بی شک)(ندارید پای:مقاومت نداری)(نماند:باقی نگذارد)
بیت با بیت قبلی موقوف المعانی است.

۷۴- آن قدررستم قدرتمند است که همه لشکر تو را می کشد و بلاهای بدی برسرتوخواهد آمد (اغراق)
۷۵- گردآفرید سعی دارد سهراب را از روبرو شدن با سپاه ایران و رستم باز دارد و این ابیات را به کار می برد.
در این بیت می گوید بر حال تو متاسفم، زیرا چنین گردن وکتف که تو داری باید چشم پهلوانان ایران پوشیده بماند.حیف است که تو، توسط پهلوانان ایران کشته شوی،گردن و کتف تو غذای پلنگان ایرانی شود.
(پهلوانان ایران تشبیه شده اند به پلنگ و وجه شبه قدرتمندی است)

۷۶- ای سهراب نامدار تو بهتر است که سخنم را بپذیری و به سوی سرزمینت بروی.(فرمان کنی:تسلیم شوی)(رخ نامور:سهراب نامدارمشهور)

۷۷- گردآفرید به سهراب می گوید که تو به نیروی بازوی خود مناز و مانند گاو نادان خود را به هلاکت نینداز زیرا همین قدرت بازوی تو سبب هلاکت تو خواهد شد.

(نباشی:نباید باشی)صورت التزامی است از فعل باشیدن نه امر منفی

خورد گاونادان زپهلوی خویش: هرچه گاو تنومند ترو فربه باشد احتمال کشته شدن او بیشتر است. خورد=ضربه خورد

۷۸- سهراب وقتی شنید ننگش آمد که برگردد زیرا که قلعه به آسانی به چنگش می آمد و می توانست آن را به دست آورد.

۷۹و ۸۰- سهراب با خود اندیشید که امروز دیگر بی موقع است و باید از جنگ دست کشید. سپیده صبح به این قلعه حمله می کنم و آن را خراب خواهم کرد.

پس از رفتن سهراب ، پدر گردآفرید (که مردی دانا بود) شبانه نامه ای به شاه ایران می نویسد و از او در خواست کمک می کند .

گژدهم در باره سهراب این چنین گفت:

۸۱- من بسیار سواران ترک(تورانی) دیده ام اما این گونه سوار ماهرى که با مهارت عنان اسب را به این سو و آن سو بکشد ندیده ام. (عنان پیچ : سوار ماهر- کنایه)

۸۲- گژدهم می گوید همچو او سواری ماهر ندیده ام چنان که گویی از شدت مهارت سام سوارکار است.(سام: پدر زال و جد رستم)(عنان دار:سوارکار)

۸۳- اگر سهراب که ماهر است در روز جنگ برکوه اسب تازد زمین بر آن کوه بخشش می کند.

(روز کین:روز نبرد)

۸۴- اگر پادشاه زمین درنگ کند و سپاه نفرستد و کمین برای رویارویی با دشمن نسازد.

۸۵- او آن قدر قدرتمند است که با زور بازوی خود می تواند به راحتی قلعه را تصرف کند و کسی را یارای مقابله با او نیست.

۸۶- که این قلعه در مقابله زور او نمی‌تواند مقاومت کند و به راحتی به تصرف او درمی‌آید. و او، آن قدر قدرت و شتاب دارد که شیر در مقابل او ناتوان است. (اغراق) (درنگی شود: درمی‌ماند)

درس: آرش کمانگیر

در سطر سوم آرایه جناس ناقص اختلافی (سوزوساز) وجود دارد، سطر نهم فعل آن به قرینه معنوی حذف شده است. سطر دوازدهم خواهد (ش) از نظر دستوری در نقش مفعول است، سطر هجدهم دارای آرایه تضاد است (نیکی و بدی).

صفحه ۳۳:

سطر اول خود به تنهایی شامل ۳ آرایه است: ۱- اضافه تشبیهی ۲- تشخیص ۳- واج آرایی که همه این‌ها برای ای‌خوشه‌ی خورشید است. سطر ششم ۱ آرایه دارد: اضافه استعاری

* اضافه استعاری بر مبنای تشبیه است ولی استعاره از تشبیه تخیلی تر است در نتیجه کاربرد تراست.

* در سطر هفتم بین کلمات گلبرگ، گل، رنگ و بو تناسب یا همان مراعات نظیر وجود دارد. سطر دهم استعاره مکنیه وجود دارد. نکته: تشخیص‌ها همه استعاره مکنیه اند ولی همه استعاره‌های مکنیه تشخیص نیستند.

سطر سیزدهم آرایه تشبیه دارد (به سان آن پلنگانی که یکوهاها) استعاره مکنیه است و پنجه‌ی خورشید تشبیه است.

سطر ۱۷: چشم‌آسمان؛ تشخیص، اضافه استعاری و استعاره مکنیه است.

معنی کلی درس: ص ۳۱

من آرش، مردی جنگجو هستم که حاضرم فقط با یک تیر مرا بسنجید. نگردید که اصل و نسب من را پیدا کنید بلکه من زاده و بزرگ شده کاروتلاش و سختی هستم، مثل شهابی که از شب فرار میکند من هم از تنبلی بیزارم و همیشه آماده کار و فعالیت. دلم را دردست میگیرم و فشار میدهم دلی که مثل شیشه پراز خون و کینه است و آماده خشمگین شدن است. در این جنگ و میدان جنگ هستی و زندگی مردم در دستهای من است و امید مردم مظلوم نیز به من. زه کمان که مثل مدار کهکشان است در دستم قرار دارد، تیرم مثل شهاب پر سرعت و پناهگاهم نوک

کوه بلند است وزمانی که آفتاب طلوع می کند جای من جلوی آفتاب و تیر من مثل قسمتی از آتش سبک است و باد نیز به فرمان من قرار دارد. ولی مشکل را امروز پهلوانی و جوانمردی حل نمی کند .

ص ۳۲

ولی مشکل را امروز بدن پوشیده از زره و و بهرمند از نیروی جوانی حل نمی کند در میدان جنگ که نوک تیر هم خانمان سوز و هم سرنوشت ساز است تا به بدن کسی نخورد از پرواز دست نمی کشد. پس دستانش را به سوی آسمان بلند کرد و گفت: ای صبح خدا حافظ که این آخرین صبح آرش است. به صبح را ستگو و آفتاب مهربان و زیباییبن قسم میخورم که تیر بی درنگ به من می خورد. مکثی کرد و یک لحظه ساکت ماند و نفس در سینه ها حبس شده بود، من مرگ را دوست ندارم که مرگ شیطان صفت آدمی خوار است ولی وقتی که زندگی جاری نیست و وقتی که نیکی و بدی با هم درجنگند، مردن مثل زندگی شیرین است معنای واقعی آزادی است. روی دو زانو نشست و دستانش را به سوی آسمان گرفت تا با خدای خود راز و نیاز کند: بیرون بیا ای آفتاب ای روزنه امید

ص ۳۳

ای خوشه طلایی خورشید تو مثل چشمه جوشان و من تشنه ای بی تاب، بیرون بیا و بجوش تاجان من سیراب شود زیرا که به سمت مرگ دارم می روم و دردل با شیطان جنگجو در حال جنگم، مثل موج دریا به شست و شونیا دارم از گلبرگ تو، ای گل طلایی از تو رنگ و بو و زندگی می خواهم. ای آتشفشان های بلند خاموش که سر قله هایتان به رعد و برق های تر سناک می خورد امیدم را مانند پرچم بر افراشته کنید مثل پرچم هایی که از باد صبحگاهی تکان میخورند غرورم را نگه دارید، مثل پلنگ هایی که در کوه و دامنه آن زندگی می کنند. زمین و آسمان هر دو ساکت بودند انگار که همه زمین به حرف آرش گوش میکردند. کم کم انوار خورشید به پشت کوه رفت و تیر های طلایی به طرف آسمان پرتاب می شد. آرش آرام به طرف شهر نگاه کرد و دید همه به نوعی منتظر نشسته اند و با بی زبانی و با نگاهی غمگین که با نسیم صبح همراه شده بود.

ص ۳۴

دشمنان با تمسخر برای آرش راه باز کردند، کودکان از روی پشت بام صدایش کردند، مادران دعایش کردند، دختران گردنبندهایشان را در دست فشار میدادند، او را با نیروی عشق و وفاداری همراهی می کردند. اما آرش همچنان ساکت و از کوه البرز بالا رفت و به دنبال او اشک ها مانند پرده ای سرازیر می شد. شب هنگام کسانی که به روی قله ها به دنبال آرش رفته بودند برگشتند اما از پیکر آرش نشانی نیافتند فقط تیروکمانش

بود. بله آرش جان خود را فدا کرد، آرش کار تیغهای شمشیرها را کرد. تیر آرش سوارکاران زیادی را به رود جیحون انداخت، روزی دیگر بعد از آن روز نبرد که روی تنه ی درخت تناور نشسته بود آن جا، بعد از آن مرز ایران و توران نامگذاری شد. روی خارو خارا سنگ برف می بارد

ص ۳۵

کوه ها آرام، درّه ها دلتنگ، جاده ها منتظر کاروان با صدای زنگ..... کودکان زمان زیادی است که در خوابند، عمون روز نیز در خواب است. آتشی از هیزم در آتشدان روشن می کنم شعله اش زیاد پر سوز است....

درس: هارون در خانه زاهدان

مناسک حج: اعمال حج مُراد: خواسته متکرر: ناشناس حُطام: ریزه گیاه خشک، کنایه از مال دنیا
مراثیان: ریاکاران زُر: طلا نماز خفتن: نماز عشاء (نماز پیشین: نماز ظهر، نماز دیگر: نماز عصر،
نماز شام: نماز مغرب) راست کن: فراهم کن پیش کردند: روانه کردند
کس به جای نیاورد: کسی نتوانست بشناسد دفعه: پوشیده: پنهانی
در رفتند: وارد شدند فارغ: آسوده شغل: کار جزاک الله خیرا: خداوند به تو پاداش دهد
رنجه: زحمت فریضه: واجب بازخوری: بخری مقام: اقامتگاه درشتی: سخنان نا ملایم
صاحب العیال لا یفلح ابدأ: عیالوار هرگز پیروز (آسوده) نمی شود برنشست: سوار شد
صعبا: چه بسیار دشوار فریبنده که این درم و دینار است! این درم و دینار چقدر زیاد انسان را میفریبد.
بزرگ مردا: بسیار بزرگ است دیر بیود: خیلی طول کشید فریضه شغلی: کار مهمی

افَحَسِبْتُمْ اِنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا: آیا گمان میکنید که ما شما را بیهوده آفریدیم باز می گردانید: تکرار میکرد
دستوری بایست: اجازه ای لازم بود مردمان را از حالت خویش درهم کردن: مزاحم دیگران شدن
هنباز: شریک کنار: آغوش- بغل داد: عدل صیانت: نگهداری برنشستند: سوار شدند

درس: گربه عابد

«کلیله و دمنه» در اصل به هندی (سانسکریت) و به نام «پنجه تتره» بود. «برزویه» طبیب به امر «انوشیروان» آن را به پارسی میانه درآورد و ابواب و حکایاتی بر آن افزود. سپس «ابن مقفع» آن را به عربی ترجمه کرد. در عصر «ساسانیان»، «رودکی» آن را به نظم درآورد. در قرن پنجم عبدالله بخاری آنرا به فارسی روان به نام داستانهای بید پای ترجمه کرد؛ تا اینکه در قرن ششم هجری «ابوالمعالی نصرالله منشی» آن را به نثر فنی و مسجع برگرداند.

کبک نخجیری(=درآج) حکم مجاورت (=همسایگی) دراز کشید (=طول کشید).
 جای پرداز (=محل را خالی کن) من صاحب قبضم (=ملک در دست من است) لابد (ناچار)
 حکمی عدل (=داوری عادل) بر مقتضای انصاف(مطابق انصاف، منصفانه) متعبد (=عابد) ایذا (=آزار و
 اذیت) افطار او بر آب و گیاه مقصور می باشد (=فقط با آب و گیاه افطار می کند) بر اثر (=به دنبال)
 صایم الدهر (=کسی که همیشه روزه دارد) روی به محراب آورد(شروع به عبادت کرد)
 شگفت نمود(متعجب شد) تحیت (=دروود و سلام) حکم باشد (داوری کند)
 خصومت خانه بر قضیت تعدلیت به پایان رساند (=به رسم دادگری دعوای خانه را پایان دهد)
 دعوی تازه گردانیدند (=ادعای خود را تکرار کردند). واقف شدم(فهمیدم، دانستم) شما را (به شما)
 ثمرات (بهره‌ها، نتایج) بر وجه دیگر حمل افتد(بگونه دیگری تصور شود)
 اگرچه حکم به خلاف هوای او نفاذ یابد (=اگرچه حکم بر خلاف میل او اجرا شود)
 مخذول (=خوار داشته شده) بر وفق مراد او رود(مطابق میل او باشد)
 همت بر طلب خیر باقی مقصور دارد(اراده خود را برای کسب کارهای نیک جاودانی به کار بندد)
 جاه گیتی(مقام دنیوی) به محل ابر تابستان(همانند ابر تابستان) نزهت (=خرمی، سرسبزی)
 نمط (=روش) دمدمه و افسون (حیله و جادو) با او الف گرفتند (=خو گرفتند)
 بی‌تحرز(=خویشنداری) تصون (=خود را حفظ کردن)

درس: زبان بداندیش

بوستان سعدی(سعدی نامه) در قالب مثنوی و شامل ده باب است. این اثر، جهان بینی و آرمان شهر شاعر را ترسیم می‌کند. سعدی علاوه بر آثار تعلیمی برجسته همچون بوستان و گلستان، برترین غزلسرای عاشقانه در تاریخ ادب پارسی نیز هست.

- ۱- تشخیص (جور زبان)
- هیچ کس، از زخم زبان افراد عیب جو رهایی ندارد، هر انسانی که باشد چه خود پرست و چه خداپرست.
- ۲ تشبیه (چون ملک)
- اگر مانند فرشتگان به آسمان عروج کنی بازهم بد گمان و بد اندیش از توعیب جویی می کند.
- ۳- واج آرایی (ش) بست (ردیف) با تلاش می توان رود دجله را بست اما زبان عیب جو را نه .
- ۴- نان استعاره از دنیای مادی . تردامنان : کنایه از گناهکاران
- گناهکاران بد اندیش در هر صورت به عیب جویی می پردازند اگر زهد پیشه کنی آن را زهدخشک گویند و اگر به دنیا پردازی آن را اسیر دنیا بودن می خوانند .
- ۵- روی پیچاندن کنایه از سرباز زدن
- تو از پرستیدن وحق جویی دست مکش حتی اگر مردم کارهای تو را بیهوده بدانند.
- ۶- اگر خداوند از تو راضی باشد گر چه اینان از تو راضی نباشند ، ترسی نیست.
- ۷- عیب جوی مردم که از خدا بی خبر است به دلیل توجه به حرف های مردم ،راه خدا نمی برد .
- ۸- به این دلیل در این راه به جایی نمی رسند که (زیرا) قدم اول اشتباه بوده .
- ۹- دونهفر به سخن گوش می دهند که تفاوتشان مانند فرشته وشیطان است.
- ۱۰- یکی از حرف ها پند می گیرد و یکی دیگر برداشت غلط می کند ،چون که از حرف پند گیری نمی کند (دنبال عیب جویی است)
- ۱۱- کسی که درتاریکی گمراهی قرار گرفته ، هرگز به روشنایی و حقیقت راه پیدا نمی کند .
- ۱۲- فکر نکن اگر شیر یا روباه هستی با روش مردانه یا نیرنگ از دست عیب جو رهایی می یابی (لف و نشر)
- ۱۳- با گوشه نشینی نمی توان از عیب جویی های عیب جو رهایی یابی ، زیرا
- ۱۴- سرزنش می کنند به خاطر تجمل گرایی یا ریا کاری مانند دیو از مردم فرار می کند (دیو تشبیه)
- ۱۵- اگر خوش رو و سازشکار باشد او را با عفت و با تقوا نمی دانند .

- ۱۶- آدم ثروتمند را با غیبت می کنند و می گویند اگر فرعونى در دنیا وجود دارد، او می باشد .
- ۱۷- اگر بد بختى را ببینند که با سوز و گداز گریه می کند او را غیبت می کنند که بدبخت است .
- ۱۸- اگر انسان پیروز و ثروتمندى، ثروتش را از دست بدهد آن را از فضل خدا می دانند و غنیمت به حساب می آورند.
- ۱۹- (و می گویند) با این سر کشى و طغیان گری تا کی می خواست ادامه دهد! به دنبال خوشى، ناخوشى می باشد.
- ۲۰- اگر کسى فقیر باشد ولى خوش بختى بخت، او را بلند پایه کند،
- ۲۱- باسخنان نیش دار و زهرآلود می گویند که دنیاى فرومایه، طرفدار افراد پست است .
- ۲۲- اگر ببینید که در تلاش کارى هستى تورا حریص و دنیا پرست می خوانند.
- ۲۳- اگر تلاش نکنى تورا گدا و راحت طلب می خوانند (پخته خوار : کنایه)
- ۲۴- اگر سخن بگوئى تورا مانند طبل می دانند که تو خالى است و اگر سکوت کنى تورا مانند نقش روی دیوار حمام می دانند . (تشبیه ناطق به طبل)
- ۲۵- صابربن را مرد نمى دانند زیرا که به آن ها ترسوى را نسبت می دهند . (سر بر نکرد : کنایه)
- ۲۶- اگر بى باک باشد به اودیوانه می گویند و از او می گریزند.
- ۲۷- اگر صرفه جوئى می کند او را سرزنش می کنند و می گویند که این مال و اموال را مگر برای دیگران می خواهى به جا بگذاری؟
- ۲۸- اگر خوش خوراک باشد او را بنده شکم می دانند و تن پرور.
- ۲۹- اگر بدون تجملّ زندگى کند و معتقد باشد که بر انسان نیکو صفت، تجملّ عیب است ،
- ۳۰- عیب جوئان از او عیب جوئى می کنند و می گویند او از سرما یه و ثروت استفاده نمى کند و حیفش می آید . خسیس است. زبان به تیغ تشبیه شده

- ۳۱- اگر خانه وزندگی خود را مزین کند ولباس های خوب به تن کند ،
- ۳۲- به او طعنه می زنند که خود را همانند زنان آرایش کرده است
- ۳۳- اگر روزی خشمگین شوی و ازکوره دربروی ،تو دا آشفته بی فکر می خوانند
- ۳۴- اگر صبوری کنی می گویند بی غیرت هستی.
- ۳۵- اگر روزی بر اثر خشم ازاز عیب جوئی هایشان تو عصبانی شوی تورا وحشی و بی منطق می خوانند
- ۳۶- اگر قناعت بورزد باز هم مردم از او ایراد می گیرند ،
- ۳۷- که اوهمانند پدرش خواهد مُرد در حالی که از نعمات استفاده نکرده وحسرت می برد.
- ۳۸- چه کسی می تواند در آرامش زندگی کند که حتی پیغمبر هم از پلیدی دشمنان درامان نبود.
- ۳۹- خداوند که شریک ومانند ندارد شنیده ای کسی که مسیحی است چه گفته است .
- ۴۰- رهایی از دست مردم وجود ندارد وتنها چاره صبر است .

درس: دلایل قوی باید و معنوی / سعدی

- ۱- دانشمند فقیری که لباس کهنه ای بر تن داشت در خانه ی قاضی در ردیف اول نشست.
- ۲-قاضی به او خیره خیره (چپ چپ) نگاه کرد معرف(اداره کننده مجلس) آستینش گرفت وگفت:بلند شو.
- ۳-مگر نمی دانی که مقام بالاتر نیست؟پایین مجلس بنشین یا برو یا بایست.
- ۴-هرکسی لیاقت نشستن در بالای مجلس را ندارد،جوانمردی به دانش است و مقام به ارزش.
- ۵-هرکسی که خود را بالاتر از حدّ خود قرار ندهد هیچ گاه از بالا به پایین با بی آبرویی سقوط نمی کند.
- ۶-درحق بزرگان جسارت نکن،هنگامی که قدرت نداری ادعای دلاوری نکن.
- ۷-آن بی چاره مثل آتشی که از آن دود در آمده باشد،پایین مجلس نشست.

- ۸- دانشمندان با همدیگر بحث کردند و نظریات یکدیگر را نپذیرفتند.
- ۹- بحث شدت گرفت با امر و نهی شروع به گردن کشی کردند .
- ۱۰- مانند خروسان چابک با منقار و چنگ به جنگ یکدیگر پرداختند.
- ۱۱- به همدیگر گره خوردند و در مخمصه ای افتادند که هیچ راه حلی پیدا نکردند.
- ۱۲- فقیه کهنه پوش که در پایین مجلس بود مانند شیر جنگل غرشی (فریادی) کرد.
- ۱۳- گفت ای بزرگان دین پیامبر که وظیفه شما ابلاغ مطالب قرآن، و مسائل فقهی و احکام شرعی است.
- ۱۴- دلایلی باید مستند باشد نه اینکه با عصبانیت بخواهیم مطالبمان را به دیگران بقبولانیم.
- ۱۵- من تیز حرفی و مهارتی در این خصوص دارم، گفتند: اگر حرف خوبی می دانی بگو.
- ۱۶- با قلم و بیان شیوایی که داشت ، مثل نگین در دل همه نفوذ کرد. (جا گرفت)
- ۱۷- از کوی صورت (اضافه ی تشبیهی) به کوی معنی (اضافه ی تشبیهی) عبور کرد (از ظاهر به باطن گریز زد) ، و همه ی ادعاها را باطل کرد.
- ۱۸- از همه طرف تشویقش کردند و بر عقل و شعورش هزار آفرین گفتند.
- ۱۹- اسب سخنش (اضافه ی تشبیهی) را به جایی رساند که قاضی مانند خر در گل افتاد. (کنایه از: عاجز ماند)
- ۲۰- (قاضی) از منصب و کسوت خود بیرون آمد و لطف و بزرگی خودش را نشان داد.
- ۲۱- (گفت) افسوس که قدر تو را ندانستم و برای آمدنت شکر نکردم.
- ۲۲- حیفم می آید با چنین سرمایه ای (دانش) که داری، تو را در این مقام پایین بینم.
- ۲۳- معرف برای دلداری به کنارش آمد که عمّامه ی قاضی را بر سر او بگذارد.
- ۲۴- هم با زبان و هم با دستش او را از کارش باز داشت و گفت: از من دور باش و چیزی را که برای من غرور می آفریند و گرفتارم میسازد از من دور کن

- ۲۵- که این دستار پنج گزی(متری) سبب می شود که در آینده نزدیک بر زیردستان و فقیران فخرفروشی کنم
- ۲۶- آنگاه که همه، مرا سرور و بزرگ بدانند ، من مردم را حقیر خواهم پنداشت.
- ۲۷- آیا آب زلال در کوزه طلایی و یا در کوزه سفالی قرار بگیرد تفاوتی می کند؟
- ۲۸- در سرِ مرد، دانش و خرد مهم تر است نه این که من هم مثل تو عمامه در سر داشته باشم.
- ۲۹- سر بزرگی نشانه افتخار نیست چرا که کدو سر بزرگی دارد اما بی مغز است.
- ۳۰- از آن جا با همت روی برگرداند (بیرون رفت) و دیگر کسی از او نشانی نیافت.
- ۳۱- فریاد از بزرگان مجلس برخاست که این شخص بی پرده اهل کجا بود؟
- ۳۲- بزرگ قوم به دنبالش رفت و همه جا را گشت و پرس و جو کرد که کسی مردی با این ویژگی دیده است؟
- ۳۳- یکی گفت: با این ویژگی (خوش سخنی) در این شهر جز سعدی کسی را نمی شناسیم.

درس: دخل و خرج

گلستان به نثر مسجع و شامل ۸ باب است. سعدی در این اثر گرانمایه شیوه های حکمت و زندگی عملی را به زیبایی در قالب حکایات ترسیم نمود است.

معنی و شرح و تفسیر واژگان و اصطلاحات

- ترکه: ارثیه، میراث، مرده ریگ
- فسق و فجور: هرزگی و عیاشی
- مبدری: ولخرجی - اسراف و خرج بی جا
- مسکری: چیزی که نوشیدنش مستی می آورد
- معاصی: جمع معصیت - گناه ها
- منکری: کار بد و زشت و ناشایست
- عمان: عمو، برادر پدر
- دخل : درآمد

- لهو و لعب : طرب و بازی و عشرت
- راحت عاجل: آسایش کنونی، فوری
- منغص: مکدر و تیره و ناخوش
- مروت: مردانگی
- افواه : دهان‌ها
- برفشاندن: ریختن، پاشیدن
- نای و نوش: خوشگذرانی
- آجل :آینده - آخرت - مدت دار
- فکیف: پس چگونه (چه رسد)
- فتوت : جوانمردی
- سفله: پست و فرومایه

فرزند انسان نیکوکاری، ثروت بسیار زیادی از ارثیه عموهایش بدست آورد. هرزگی و عیاشی را شروع کرد و اسراف در پیش گرفت. خلاصه، از دیگر گناهان، کار ناشایستی باقی نماند که نکرده باشد و مشروبی که نخورده باشد.

خلاصه، بعنوان نصیحت به او گفتم که ای فرزند! درآمد همانند آب جاری است و لذت همانند آسیاب چرخنده. یعنی خرج زیاد کردن برای کسی روا است که درآمدی معین دارد.

هنگامی که درآمدی نداری، آهسته‌تر(با احتیاط) خرج کن. چرا که دریانوردان سرودی را می‌خوانند:

اگر در کوهستان باران نبارد، در مدت یک سال، دجله به رودخانه خشکی تبدیل خواهد شد.

عقل و ادب در پیش بگیر و خوشگذرانی را کنار بگذار چراکه هنگامی که ثروت تمام شود، سختی خواهی کشید و پشیمان خواهی شد. پسر بخاطر لذتی که از خوشگذرانی می‌برد، این سخن را گوش نکرد و به حرف من اعتراض کرد و گفت: آسایش کنونی خود را با اضطراب ناخوشی آینده مکدر کردن، بر خلاف نظر دانایان است:

کسانی که به نیکبختی و خواسته خود رسیده اند، چرا باید از ترس سختی، سختی بکشند؟

ای یار دل افروز! برو شادی کن. شایسته نیست که غم فردا را امروز بخوریم

پس چه رسد به من که در قله مردانگی نشسته‌ام و پیمان جوانمردی بسته‌ام و نقل بخشندگی‌ام در دهان‌ها افتاده است.

هرکسی که به سخاوت و بخشندگی معروف شد. شایسته نیست که بر روی درهم و پول خود قفل بزند. هنگامی که نام نیک به بیرون و به برزن رفت(به نیکنامی و بخشندگی معروف شدی)، دیگر نمی‌توانی که بروی کسی در ببندی(نبخشی)

دیدم که پند من را قبول نمی‌کند و نفس گرم من در آهن سرد او اثر نمی‌کند. اندرز گویی را کنار گذاشتم و از همنشینی با او روی برگرداندم و سخن حکیمان را به کار بستم که گفته اند: آنچه بر عهده تو است برسان، اگر از تو نپذیرفتند، بر تو ایرادی نباشد

اگرچه می‌دانی که از تو نمی‌شنوند، هر چه که از نیکخواهی و اندرز می‌دانی، بگو طولی نمی‌کشد که بینی که انسان خیره‌سر با دو پایش به بند افتاده است. به نشانه افسوس دستهایش را به هم می‌زند که چرا حرف دانشمند را گوش نکردم

تا پس از مدتی آنچه که در مورد بدبختی‌اش فکر می‌کردم، به عینه دیدم که پاره پاره به هم می‌دوخت و لقمه لقمه پس‌انداز می‌کرد (گدایی می‌کرد)

دلم از بدی حالش پر آشوب شد. مردانگی ندانستم که در چنین حالی زخم بی‌نوا را با سرزنش کردن بخراشم و بر آن زخم نمک بپاشم. پس پیش خودم گفتم:

حریف زبون در آخر مستی به روز تنگدستی فکر نمی‌کند
درخت در فصل بهار برگ‌هایش را فرو می‌ریزد. پس به ناچار در فصل زمستان بدون برگ می‌ماند

ادامه دارد